

درک اختلافات اخلاقی در آمریکا

جولی بک

اختلاف عقاید امری طبیعی به نظر می‌رسد، اما خودبتربینی اخلاقی ریشه‌ی بسیاری از مشکلات ما است. تحقیقات و مطالعات متعدد نشان می‌دهند که، اگر به اختلاف عقاید خود با دیگران وجهی اخلاقی ببخشیم، به سختی می‌توانیم به صلح و سازشی با دیگران دست پیدا کنیم.

جانانان هایت، روان‌شناس اجتماعی، می‌نویسد که اخلاق «همچون معبدی بر فراز قله‌ی سرشت انسانی است. اخلاق مقدس‌ترین خصیصه‌ی انسانی است.» آدم‌ها به این حس مقدس تشخیص درستی و نادرستی بال و پر می‌دهند، از آن بتی می‌سازند، و گرداگردش نیزه‌هایی می‌کارند تا از آن در برابر حملات محافظت کنند. اخلاقیات که این قدر به ما نزدیک و برای ما عزیز است به این معنا است که آن‌جا که پای اخلاق در میان باشد، نبردهای ما شکل بسیار قاطع‌تر و سرنوشت‌سازتری به خود می‌گیرند - هیچ یک از ما نمی‌خواهد این سرزمین مقدس را تسلیم کند. از این بدتر آن است که، بیشتر افراد خود را بافضیلت‌تر از بقیه می‌دانند. مطالعات بسیاری در طول این سال‌ها به وجود آن‌چه پدیده‌ی «بهتر- از - حد متوسط» نامیده می‌شود پی برده‌اند، این پدیده که وقتی از اشخاص می‌خواهند که خود را با افراد متوسط و معمولی مقایسه کنند، اغلب می‌گویند که نسبت به میانگین آدم‌ها باهوش‌تر، خون‌گرم‌تر، کاردان‌تر و ... اند. یک بررسی تازه نشان داده است که این پدیده در مورد خصایص اخلاقی‌ای چون راست‌گویی و قابل اعتماد بودن با شدت بیشتری بروز می‌کند.

بن‌تاپین، دانشجوی کارشناسی روان‌شناسی در رویال هالووی، دانشگاه لندن، و یکی از مجریان این مطالعه می‌گوید: «هرکس خود را چنان می‌بیند که گویی در اوج معیارهای سنجش اخلاق است.» این بررسی در ادامه به این‌جا می‌رسد که خودبزرگ‌بینی افراد در مورد اخلاق شکل غیرمعقول‌تری به خود می‌گیرد تا در مورد هوش یا خون‌گرمی. در این دو حوزه‌ی اخیر، نتایج بررسی متغیر بوده است - یکی ممکن است خود را باهوش‌تر از حد متوسط بداند، دیگری خود را نابغه به حساب بیاورد، و یکی دیگر خود را پایین‌تر از حد متوسط بشمارد.

تاپین و همکارش در متن این مطالعه می‌نویسند: «بیشتر آدم‌ها خود را مثال‌اعلای فضیلت می‌دانند؛ در عین حال، کم‌اند کسانی که به وجود فضایل بسیار نزد دیگران باور داشته باشند.» به نظر این پژوهش‌گران، شاید علت این باشد که اعتماد نکردن به کسی که او را نمی‌شناسی به لحاظ تکاملی مفید است - بهتر است تصور کنی دیگران مثل تو رفتار اخلاقی ندارند تا محفوظ بمانی.

گروه‌ها احساس خاص خود را از برتری اخلاقی دارند. هایت، استاد رهبری اخلاقی در دانشگاه نیویورک، می‌گوید: «من کاملاً اطمینان دارم که ما تمام مدت با این احساس به سر می‌بریم که گروه ما از لحاظ اخلاقی برتر از گروه دیگر

است. ما از گروه دیگر متنفر ایم. مهم این است که همیشه نشان دهیم طرفی که ما هستیم به مراتب بهتر است، و هر کاری را که طرف مقابل انجام می دهد تا آن جا که می توانیم کم رنگ جلوه می دهیم.»

در انتخابات ریاست جمهوری اخیر آمریکا خود برترین اخلاقی و روحیه ای اخلاقی قبیله ای در اوج خود به نمایش گذاشته شد. به چه کسی رأی دادن را اغلب به عنوان تصمیم گیری اخلاقی برای رأی دهندگان جلوه دادند. دونالد ترامپ نهایت سعی خود را کرد تا با تکرار این که «هیلا ری متقلب» و دروغ گو است، انتخاب هیلا ری کلینتون را انتخابی غیر اخلاقی جا بزند. دموکرات ها هم در مورد دروغ های زیادی که ترامپ گفته بود جار و جنجال به راه انداختند، و در عین حال از کسانی که نقشی رأی دادن به او را در سر می پروردند چهره ای اهریمنی ترسیم می کردند، همان طور که کلینتون در گفته های معروف اش آن ها را «مشتی آدم رقت انگیز» خواند و طردشان کرد. بیشتر اوقات به نظر می رسید پیام کلینتون فقط این نیست که «اگر با ما نیستید، پس بر ما هستید»، بلکه این است که «اگر با ما نیستید، آدم های بدی هستید.» [میشل اوباما](#) در یکی از سخنرانی های نافذ خود، که همان اندازه که در دفاع از کلینتون بود در حمله به ترامپ هم بود، خلاصه و جوهره ای کارزار انتخاباتی اخیر را چنین بیان کرد: «مسئله سیاست نیست، مسئله شرافت اساسی انسان است، مسئله انتخاب درست و نادرست است.»

این که ما چه آسان خود را، یا گروهی را که به آن تعلق داریم، از نظر اخلاقی برتر می دانیم تا اندازه ای به دلیل ابهامی است که خود مفهوم اخلاق دارد. به قول تاپین، «می توانید به آدمی بر بخورید که، به طور مثال، عمیقاً خاطر دوستان و خویشان خود را می خواهد و حاضر است برای آن ها تا آن سر دنیا برود، اما یک قران هم به بنیادهای نیکوکاری خارجی کمک نمی کند. و می توانید به آدم دیگری بر بخورید که در تمام طول زندگی خود دارایی خود را برای نیازمندان خارج کشور خرج می کند، اما در برخورد با اعضای خانواده ای خود دست و دل باز نیست. در چنین مواردی چگونه می توانید بسنجید که کدام آدم اخلاقی تر است؟ به نظر می رسد داوری در این باره ناممکن است و فقط به ترجیحات افراد بستگی دارد.»

هایت در کار خود شش معیار متفاوت برای ارزیابی اخلاقی را مشخص می کند - آزادی، انصاف، وفاداری، مرجعیت، مراقبت، و پاکی. گروه ها و فرهنگ های مختلف ترجیح می دهند بر این عرصه ها به درجات متفاوت تأکید کنند. به طور مثال، مردم در کشورهای شرقی بیش از کشورهای غربی مایل اند بر پاکی و وفاداری تأکید کنند. کسانی هم که در کشورهای زندگی می کنند که بیماری ها در طول تاریخ شیوع بیشتری در آن جا داشته اند ارزش بیشتری برای پاکی قائل اند، و همین طور برای وفاداری و مرجعیت. در آمریکا، لیبرال ها خوش دارند بیشتر بر مراقبت، انصاف، و آزادی تأکید کنند، حال آن که محافظه کارها به طور کلی بر هر شش عرصه تأکید می ورزند. پژوهش دیگری نشان می دهد که افراد ارزش های اخلاقی مورد اعتقاد گروه را مهم ترین ویژگی ای به حساب می آورند که باعث می شود از عضویت در این گروه به خود بیالند، یا این احتمال را افزایش می دهد که از آن فاصله بگیرند.

این امکان وجود دارد که گروه هایی با اخلاقیاتی متفاوت با هم کنار بیایند. به نظر مرلین بروئر، یک روان شناس اجتماعی و استاد بازنشسته در دانشگاه ایالتی اوهایو، بعضی از گروه ها موضع مدارای اخلاقی را رعایت می کنند -

این تلقی که «اخلاق تو برای تو خوب است و اخلاق من برای من»، حتی اگر همه در خلوت‌شان رسم و آیین خود را اخلاقی‌تر بدانند. او در پژوهشی که درباره‌ی قوم‌محوری در میان گروه‌های قبیله‌ای در شرق آفریقا انجام داده شاهد این امر بوده است.

بروئر در [مقاله‌ای](#) در سال ۱۹۹۹ می‌نویسد: «گروه انحصارطلب که بزرگ‌تر و غیرشخصی‌تر شود، نهادها، قواعد، و آداب و مراسمی که ضامن وفاداری و همکاری گروه است جنبه‌ی مرجعیت اخلاقی به خود می‌گیرد. وقتی نظم اخلاقی را مطلق و نه نسبی بدانیم، خودبترینی اخلاقی دیگر با مدارا نسبت به تفاوت‌ها جور در نمی‌آید.»

«تفاوت» مَهر «اخلاق‌ستیزی» می‌خورد، و دردسر از همین جا شروع می‌شود. این عدم مدارا ممکن است به شکل تحقیر، جداسازی، و دوری‌گزینی خودنمایی کند. اما در عین حال، این رویه ممکن است مخصوصاً در آن‌جا که برای گروه‌ها ممکن نیست جدا از هم بمانند تشدید شود. بروئر می‌نویسد: «تحولات اجتماعی که دورنمای ارتباط صمیمانه، درهم‌تنیدگی، یا تأثیرپذیری را پدید می‌آورد، برای برافروختن آتش نفرت، طرد، و حتی "پاک‌سازی قومی" کافی است.»

بروئر این نکته را نیز خاطر نشان می‌کند که، گروه‌هایی که حال امتیازاتی دارند یا بر سر قدرت اند مخصوصاً باید بر برتری ظاهری خود تأکید کنند و در آن مبالغه کنند تا بتوانند در قدرت باقی بمانند. به عقیده‌ی او، «خودبترینی اخلاقی به سازوکاری برای حفظ امتیازات تبدیل می‌شود.» این امر حتی اگر احساس برتری اخلاقی به دشمنی علنی با دیگر گروه‌ها هم منجر نشود صدق می‌کند. اعضای گروه خود را ترجیح دادن به این معنا است که آن‌ها شایسته‌ی اعتماد، سخاوت، و اغمازی هستند که افراد خارج از گروه شایسته‌ی آن نیست. همیشه نفرت بی‌پرده لازم نیست. نبود احساس مثبت نسبت به یک گروه فضایی منفی ایجاد می‌کند، و اغلب این تعصب است که هجوم می‌آورد تا این جای خالی را پر کند.

اخلاق نیز به توجیهی برای دامن زدن به اختلافات گسترده‌ی بین گروه‌ها تبدیل می‌شود - گروه‌های سیاسی، گروه‌های مذهبی، گروه‌های نژادی، و حتی ملت‌ها. اما این اتفاق در سطح هسته‌ای و اساسی‌تری نیز روی می‌دهد. مطابق نظر هایت، انسان‌ها مایل نیستند قبل از آن که به سراغ داوری اخلاقی بروند، قوه‌ی تعقل و استدلال خود را در مسیر اتفاقات به کار گیرند. بلکه، دل‌شان گواهی می‌دهد که چیزی درست یا نادرست است، و سپس بر می‌گردند تا عقل خود را برای توجیه آن نتیجه به کار گیرند. و در این‌جا آنچه تعیین تکلیف می‌کند هویت و همبستگی سخت گروهی است.

هایت در کتاب خود **ذهن راست اندیش** می‌نویسد: «استدلال اخلاقی مهارتی است که ما انسان‌ها آن را برای پیشبرد برنامه‌های اجتماعی خود پرورش می‌دهیم - برای توجیه اعمال خود و دفاع از گروه‌هایی که به آن‌ها تعلق داریم.» او به من می‌گوید: «ما در هر اختلاف عقیده‌ای کارمان به پیکار می‌کشد. در حالی که هدف رسیدن به حقیقت نیست،

مقصد به زمین کوبیدن هر چیزی است که طرف مقابل به سمت شما پرتاب می‌کند، و کوشش برای سنگ‌اندازی به سمت آن‌ها است.»

از این رو است که برای هیچ اختلاف عقیده‌ای که هر دو طرف آن از نظر اخلاقی حق را به جانب خود بدانند، راه حلی وجود ندارد. بنا به پژوهش بینداسکیتکا، با یقین اخلاقی قطعی و جزمی به این که چیزی درست یا نادرست است همچون یک واقعیت عینی برخورد می‌شود، همچون حقیقتی آشکار و انکارناپذیر. از نظر اسکیتکا، استاد روان‌شناسی در دانشگاه ایلینوی شیکاگو، «وقتی شما به چیزی یقین اخلاقی قطعی و جزمی دارید، در اصل درست مثل این است که معتقد اید دو دو تا می‌شود چهار تا. آیا می‌توانید تصور کنید که کسی بتواند شما را متقاعد کند که نتیجه‌ای غیر از این بگیری؟»

چنین چیزی ممکن است در هر موردی پیش بیاید؛ به نظر اسکیتکا، «بنا بر تعریف، موضوعات اخلاقی وجود ندارند.» به طور مثال، بحث درباره‌ی سقط جنین بسیار تعیین‌کننده است و برای بسیاری از افراد جنبه‌ی اخلاقی پیدا می‌کند، اما این طور نیست که هر کسی یقین قطعی اخلاقی درباره‌ی سقط جنین داشته باشد. با این وصف، موضوعاتی وجود دارند که به طور میانگین بیشتر از موضوعات دیگر جنبه‌ی اخلاقی پیدا می‌کنند، و موضوعاتی هم هستند که فقط به مرور زمان جنبه‌ی اخلاقی می‌یابند.

سیگار کشیدن در این مورد مثال خوبی است. تا پیش از این که گزارش رئیس خدمات بهداشتی و دارویی در سال ۱۹۶۴ خطرات سیگار برای سلامتی را غیر قابل اغماض اعلام کند، سیگار کشیدن یا نکشیدن افراد چندان به عنوان معضلی اخلاقی نگریسته نمی‌شد. [پژوهش‌ها](#) نشان می‌دهند که، در دهه‌های بعدی و با کشف این که سیگار ممکن است موجب مرگ شود، نگرش افراد در این درباره تغییر کرده است. مردم نفرت بیشتری از سیگار پیدا کرده‌اند، علاقه به سیگار کشیدن کمتر شده است، و سیگار کشیدن را بیش از پیش عملی غیر اخلاقی می‌دانند.

در مورد بسیاری از موضوعات، اختلافات اخلاقی در عین حال اختلافات سیاسی اند. آن طور که اسکیتکا و همکارانش [بررسی](#) کرده‌اند، لیبرال‌ها و محافظه‌کارها در آمریکا به اندازه‌ی یک‌دیگر درباره‌ی بیشتر مسائل یقین اخلاقی دارند، از جمله درباره‌ی ازدواج همجنس‌ها، تأمین اجتماعی، مجازات اعدام، نظارت و مراقبت، امنیت اجتماعی، و مالیات‌ها. (منظور این نیست که احساس آن‌ها درباره‌ی چنین موضوعاتی یکسان است؛ منظور فقط این است که یقین اخلاقی هر دو گروه درباره‌ی این مسائل روی هم رفته به یک اندازه است.) موضوعات معدودی وجود دارند که لیبرال‌ها احساس یقین اخلاقی بیشتری درباره‌ی آن‌ها دارند - تغییرات اقلیمی، محیط زیست، خدمات درمانی، نظام آموزشی، نابرابری درآمدها، و نابرابری جنسیتی - و موضوعات معدودی هم وجود دارند که محافظه‌کارها احساس یقین اخلاقی بیشتری درباره‌ی آن‌ها دارند - مهاجرت، کنترل مالکیت اسلحه، سقط جنین، حقوق ایالت‌ها، خودکشی به کمک پزشکان، کسری موازنه‌ی مالی دولت فدرال، و بودجه‌ی دولت فدرال.

این که کسی درباره‌ی یک موضوع (یا یک کاندیدای سیاسی) تا چه حد به یقین اخلاقی رسیده است بعضی از نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی را قابل پیش‌بینی می‌کند. کسانی که درباره‌ی یک هدف یقین اخلاقی بیشتری دارند بیشتر احتمال دارد که برای رسیدن به آن هدف در فعالیت‌ها مشارکت پیدا کنند. وقتی کاندیدایی وجود دارد که آن‌ها احساس پیوند اخلاقی قوی با او دارند، یا وقتی که موضوعی مطرح است که آن‌ها درباره‌اش یقین اخلاقی دارند، بیشتر احتمال دارد که رأی بدهند.

علاوه بر این، وقتی موضوعی برای کسانی جنبه‌ی اخلاقی پیدا می‌کند، وقتی ایمان دارند نتیجه‌ای درست و نتیجه‌ای نادرست وجود دارد، بیشتر دغدغه‌ی آن را دارند که نتیجه‌ی «درست» بگیرند، نه این که چگونه به آن نتیجه برسند. حتی مراجعی چون دیوان عالی کشور، اگر با ایدئولوژی اخلاقی کسی همگام نباشند، دارای مشروعیت کمتری به حساب می‌آیند. اگر نظام حاکم کارش به واکنش اخلاقی نادرست بکشد، این را نشانه‌ی ناکارآمدی کل نظام می‌دانند.

در مطالعه‌ای که اسکیتکا و همکاران‌اش انجام دادند، شرکت‌کنندگان به گروه‌های کوچکی تقسیم شدند تا به بحث درباره‌ی راه‌حل‌های ممکن برای یک اختلاف عقیده‌ی مشخص پردازند - مجازات اعدام، آیا سقط جنین باید قانونی باشد یا نه، یا آیا دانشگاه‌ها باید آزمونی اجباری برای فارغ‌التحصیلی داشته باشند یا نه. دو موضوع نخست واکنش احساسی نیرومندی بر می‌انگیزند، حال آن که آزمون گرفتن موضوعی اخلاقی محسوب نمی‌شد. ترکیب بعضی از گروه‌ها چنان بود که همه در مورد موضوع مورد بحث موضع یکسانی داشتند، و در بعضی گروه‌ها مواضع مختلفی مشاهده می‌شد. گروه‌هایی که درباره‌ی موضوعی اخلاقی بحث می‌کردند که پیش‌تر درباره‌اش اتفاق نظر نداشتند، کمترین همکاری را با هم داشتند و کمترین حسن‌نیت را نسبت به یک‌دیگر به نمایش می‌گذاشتند. همچنین، گروه‌هایی که در مورد موضوعی اخلاقی بحث می‌کردند، خواه در یک جبهه بودند و خواه نه، احتمال کمتر داشت که درباره‌ی راه‌حلی به توافق و اجماع دست یابند.

اسکیتکا در بررسی منابع مطالعاتی در این زمینه می‌نویسد: «مردم نه فقط علاقه‌ای به تصمیم‌ها و سیاست‌های اخلاقاً قابل اعتراض ندارند، بلکه هیچ اعتمادی هم به فرایندهای دموکراتیک برای تصمیم‌گیری درباره‌ی این موضوعات ندارند.» بررسی‌ها نشان می‌دهند که، اگر فرایندهای دموکراتیک و نظام‌های قانونی واکنش و پاسخ اخلاقی درستی ارائه ندهند، مردم بیشتر تمایل پیدا می‌کنند که بر کاربرد خشونت و اعمال خودسرانه‌ی قانون صحه بگذارند، به شرط آن که به نتیجه‌ی دلخواه خود برسند.

پس، چگونه بر شکاف‌های اخلاقی پل بزنیم، چه این شکاف‌ها بین گروه‌هایی باشد که احساس برتری اخلاقی نسبت به یک‌دیگر دارند، و چه شکاف‌ها و جدایی‌ها بر سر موضوعات و مسائل؟ آمریکای پس از انتخابات همچون سرزمین سوخته و تفتیده‌ای است که از این اختلافات ترک خورده است. تاپین می‌گوید: «به نظر من، مردم اگر با هم اختلاف نظر دارند، باید قدری حسن‌نیت نسبت به هم نشان دهند.»

به قول بروئر، اما «دشواری و معضل درک دیدگاه دیگری این است که افراد باید راغب و مشتاق باشند تا چنین کنند.» اگر هر دو طرف یک اختلاف عقیدتی مایل نباشند که از دیدگاه طرف دیگر باخبر شوند، بعید است تنش‌ها فروکش کنند، به ویژه اگر گروهی قدرتمند مایل نباشد دیدگاه گروهی را که به حاشیه رانده شده درک کند. اسما خالد، گزارش‌گر رادیوی ملی آمریکا، اخیراً در [مقاله‌ای](#) به تأمل درباره‌ی دوره‌ای که انتخابات ۲۰۱۶ را پوشش می‌داد پرداخته است. او از نظرات پرنفرت رأی‌دهندگان نسبت به خود، به دلیل مسلمان بودن‌اش می‌نویسد - از کسانی که به او بد و بیراه می‌گفتند، یا برایش توضیح می‌دادند که چرا ممنوعیت ورود مسلمانان به کشور ایده‌ی خوبی است. او می‌نویسد: «هرجا که می‌رفتم، سعی‌ام این بود که سرخوردگی‌های رأی‌دهندگان را درک کنم و با نگرانی‌های آن‌ها همدلی کنم. اما واقعیت این است که همدلی همواره متقابل نیست.» و همان‌طور که همکارم [وَن نیوکِرک](#) اخیراً نوشته است: «حفظ ادب بالاترین الزام اخلاقی نیست - مخصوصاً در واکنش به بی‌عدالتی‌های مشهود.»

مواضع رئیس جمهور منتخب آمریکا - انکار تغییر شرایط اقلیمی، حمایت از اخراج دسته‌جمعی مهاجران، این که به نظر می‌رسد می‌خواهد ثبت مشخصات در نهادهای دولتی را برای مسلمانان اجباری کند - بسیاری از افراد را بر مواضع متخاصم پیشین‌شان راسخ و استوار کرده است، تا برای قلمرو مقدس اخلاقی خود بجنگند. چنان که پژوهش‌ها نشان می‌دهند، در سال‌های پیش رو، اگر هواداران و مخالفان این موضوعات و موضوعات دیگر هر دو احساس کنند که موضع اخلاقی به آن‌ها تعلق دارد، بیشتر شاهد درگیری‌ها و ستیزه‌ها خواهیم بود نه راه حل‌ها. به نظر اسکیتکا، «چگونگی اخلاق‌زدایی کردن از نگرش‌های سیاسی مردم شاید خود یکی از آن پرسش‌های مهم گران‌قدری است که ما باید به تحقیق درباره‌ی آن ادامه دهیم. ما در کارگاه‌های آزمایشی به شیوه‌های بسیار مختلفی متوسل شده‌ایم تا افراد را واداریم از چیزی اخلاق‌زدایی کنند. این واقعاً کار بسیار سختی است.»

اما آن‌گاه که تفاوت‌ها را به عنوان اموری «غیراخلاقی» رمزگذاری کنیم، تقریباً غیرممکن است تنش‌ها فروکش کند. وگرنه دست کم، پژوهش‌ها هنوز راهی برای این کار نیافته‌اند. بروئر می‌گوید: «وقتی این جنبه‌ی اخلاقی بخشیدن به تفاوت‌ها روی داده باشد، نمی‌دانم چگونه می‌شود آن را خنثی کرد. مگر این که، به قول معروف، مریخی‌ها حمله کنند. چیز متفاوت‌تری جلوه‌گر شود تا باعث شود بفهمید که شباهت‌هایی به هم دارید.»

برگردان: افسانه دادگر

جولی بک از دبیران ارشد آتلانتيک و مسئول بخش سلامت در این نشریه است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Julie Beck, 'Understanding America's Moral Divides,' *The Atlantic*, 14 December 2016.